

این یادداشت‌ها که در بردارنده نظرها و برداشت‌های شاهرخ مسکوب در هنگام خواندن شاهنامه است، طبعاً بسیار جای بحث دارد، همان‌طور که خود او نیز در بازخوانی‌هایش، گاه یادداشت قبلی خود را رد یا تصحیح کرده بود (همان).

اما به‌فره به انگیزه ثبت سندی که می‌تواند در شناخت اندیشه و شیوه پژوهشگری مسکوب راهگشا باشد، دست به فراهم آوردن این اثر می‌زند و نتیجه آن کتابی است در هزار و پنجاه و چهار صفحه شامل: سرآغاز، پیشگفتار، یادداشت‌های جلد یکم تا نهم چاپ بروخیم، یادداشت‌های جلد یکم تا نهم چاپ مسکو، بیت‌یاب، نمایه و اصلی‌ترین بخش کتاب؛ یعنی فهرستی شش صفحه‌ای با عنوان «نقد و نظر» حاوی نشانی دقیق ابیاتی که مسکوب نقد و نظری درباره آن داشته یا تحلیل ویژه‌ای از آن ارائه کرده است.

فهرست‌های دقیق این کتاب و نیز مقدمه آن که ذکری اجمالی است درباره ویژگی‌های ساختاری و مفهومی یادداشت‌های مسکوب و به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در یادداشت‌های دو چاپ مسکو و بروخیم می‌پردازد، از بخش‌های برجسته این کتاب است و اهل فن به‌خوبی می‌دانند که تنظیم و ویرایش کتابی با این حجم کاری است محتاج صرف وقت و دقت بسیار و البته شایسته تقدیر. از این رو آنچه در ادامه طرح خواهد شد تنها پیشنهاداتی است که اگر منطقی و قابل بررسی باشند، در چاپ‌های بعدی کتاب به کار خواهند آمد و اگر نه، «قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود».

۲. تفاوت یا برتری؟

به‌فره در نخستین سطور این کتاب، چشمگیرترین دعوی خویش را طرح می‌کند و محققان زمانه ما را از داوری «با معیار ارزش داورانه سلیقه و پسند شخصی» پرهیز می‌دهد. دقیقه‌ای که توجه به آن برای پژوهشگران ادبی در روزگار ما که زمانه فراوانی پژوهش، چاپ و نشر مقالات و کتاب‌هاست بسیار سودمند خواهد بود. به‌فره همچنین پس از معرفی اجمالی شاهرخ مسکوب، به بیان دیدگاه کلی وی نسبت به شاهنامه از خلال آثاری چون ارمغان مور، سوگ سیاوش و مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار می‌پردازد. او نوشته‌های مسکوب را در میان آثار پدیدآمده درباره شاهنامه «آشکارا متفاوت» می‌داند اما این تفاوت در چیست؟ وی می‌نویسد:

شاهنامه‌خوانی یا شاهنامه‌دانی

مرور و معرفی کتاب «شاهنامه در دو بازخوانی»

نغمه دادور

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد
Naghme.dadvar80@gmail.com

شاهنامه در دو بازخوانی [یادداشت‌های شاهرخ مسکوب بر شاهنامه فردوسی چاپ‌های بروخیم و مسکو]، تنظیم و ویرایش مهری به‌فره، چاپ اول ۱۳۹۳، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۰۵۴ ص.

۱. معرفی کتاب

کتاب شاهنامه در دو بازخوانی مجموعه‌ای است از حاشیه‌نگاشت‌های شاهرخ مسکوب بر دو شاهنامه چاپ مسکو و بروخیم در دو دوره زمانی مختلف که اخیراً به کوشش مهری به‌فره چاپ رسیده است. به‌فره در سرآغاز کتاب در باب دلیل نشر آن می‌نویسد:

انگیزه انتشار یادداشت‌های اشخاص طبعاً این نیست که بر اعتبار و اهمیت آن‌ها بیفزاید. مسأله فراهم آمدن تصویری کامل‌تر از آن‌ها و امکان درک و شناخت بهترشان است. مسأله حفظ نوشته‌ها و یادداشت‌های به میراث مانده است و اینکه به خصوص ما، حفظ نوشته‌ها و یادداشت‌های شخصی و غیرشخصی را مشق کنیم و دور انداختن و از بین بردن نوشته‌ها با معیار ارزش داورانه سلیقه و پسند خودمان را به کنار نهیم. مشقی برای نگه داشتن نوشته‌ها، خاطره‌ها، عکسها، نامه‌ها و ... (به‌فره، ص دو).

فراهم آورنده این کتاب یادداشت‌های مسکوب را خالی از عیب نمی‌داند اما آن را «پشت صحنه» یا ژرف‌ساخت آثاری می‌داند که وی در طی سالیان در باب شاهنامه منتشر کرده است. به‌فره می‌نویسد:

۱. نخست در فاصله سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۳ در ایران و بعد از آن در سال‌های پس از ۱۳۸۵ در فرانسه.

اگر علاقه فردی یا اجتماعی مبنای کسب تخصص و سپس تحقیق در این عرصه [شاهنامه پژوهی] بوده باشد در مورد مسکوب چنین نبوده است. مسکوب صرفاً به خاطر علاقه به شاهنامه، برای ادای دین به فرهنگ (ولو این که چنین هم کرده باشد) و از این دست انگیزه‌هایی که غالباً شنیده‌ایم، به کوشش در این عرصه نپرداخت. همان‌طور که خود او می‌گوید، و درست به همان‌گونه که در آثارش می‌توان دید، برای او نقطه پیش از آغاز نوشتن، نیاز به فهم و کشف چیزی است چنان حیاتی و گره‌خورده با وجود او که کوشش و کشف و تقلای نوشتن را برایش به درمان بدل می‌کند.

باید پرسید چرا نگارنده «نیاز به کشف» را که در روش‌شناسی تحقیق به داشتن پرسش موسوم و سرآغاز بدیهی پژوهش‌های اصیل و شاخصه محققان توانمند است، وجه تمایز مسکوب با هم‌تایان خویش می‌داند؟ اگر شاهنامه‌پژوهان معاصر و هم‌رده با مسکوب فاقد این نیاز بودند، البته تأکید خانم بهفر بر این نکته در خور توجه بود، اما واقعیت این است که بسیاری از مقالات و کتاب‌های اصیل موجود در حوزه شاهنامه از پرسشگری و نیاز مؤلف آن به فهم و کشف نکته‌ای تازه که به نوعی با شخصیت علمی یا اجتماعی پرسشگر پیوند خورده، حکایت دارند؛ حتی در مواردی که نویسنده آن بر مبنای «علاقه فردی یا کسب تخصص و موقعیت اجتماعی» به سراغ آن پژوهش رفته است. بهفر در گام بعدی با مقایسه بخشی از کتاب مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار با آثار دیگری از همین دست^۱ می‌نویسد:

پرسش‌های مسکوب از جنس و نوعی دیگر است. او از فردوسی معاصر ما حرف می‌زند و می‌کوشد بر پایه تجربه‌های فردی و اجتماعی‌اش، تصویری معاصر از فردوسی و تصویری کهن‌الگویی از دردهای اکنونی به دست دهد و به این ترتیب شناخت گذشته را با امروز و شناخت امروز را با گذشته قوام بخشد (بهفر: ص ۱۵).

۱. و اگر این ویژگی را موجب برتری مسکوب بر کسانی می‌داند که پژوهش‌های ایشان از اصول اولیه پژوهشگری برخوردار نیست، چرا وی را با ایشان قیاس می‌کند؟!

۲. آثار مورد مقایسه عبارت است از: داستان داستان‌ها، محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، ۱۳۷۴. ص ۳؛ «طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار»، در پیرامون رستم و اسفندیار، سیروس شمیسا، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۹ ص ۱۵ / «سایه روشن‌های درگیری رستم و اسفندیار»، در پیرامون رستم و اسفندیار، محمود عبادیان، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۹، ص ۴۷؛ همان، میرجلال‌الدین کزازی، ص ۶۵. برگزیدن این آثار برای مقایسه نیز این پرسش را به وجود می‌آورد که ملاک انتخاب این پژوهشگران برای مقایسه آثار آن‌ها با آثار مسکوب چه بوده است؟ آیا همه از یک آیشخور فکری سیراب شده‌اند؟ آیا با دانش یکسان و در موقعیت تاریخی و اجتماعی مشابهی دست به پژوهش در خصوص شاهنامه زده‌اند؟

اما آیا شاهرخ مسکوب تنها و نخستین کسی است که «تجربه‌های فردی و اجتماعی‌اش» را در فهم و تحلیل شاهنامه به کار برده است؟ آیا سهروردی در رساله عقل سرخ و برخی دیگر از رسائل خود بر اساس دانش و بینش خویش و ضرورت روزگارش به تفسیر بخش‌هایی از شاهنامه نپرداخته است؟ آیا نایب اول احمد بهارمست که در فرماندهی خداوند جنگ، سپهبد فردوسی حکیم طوس را نه از طایفه دهاقین که فرمانده طراز اول سپاه شاهی می‌داند [فارغ از ارزشگذاری تز مؤلف آن] کوشش نکرده است تا بر پایه تجربه‌های فردی و اجتماعی خویش از فردوسی مطابق با زندگی خودش سخن بگوید؟ آیا علی رضاقلی در جامعه‌شناسی خودکامگی با توجه به تخصص ویژه و با نگاه به مسائل روزگار خود، بازخوانی تازه‌ای از شاهنامه را ارائه نکرده است؟ آیا سعیدی سیرجانی، حسینعلی ملاح، مهدی فروغ، م. جوانشیر، مهدی غروی، مصطفی رحیمی، باقر پرهام، محمد مختاری، و بسیاری دیگر از متقدمان و متأخران نکوشیده‌اند تا از فردوسی تازه‌ای مطابق با درک و فهم خویش و بر مبنای تجربه زیسته و گاه زمانه خویش سخن بگویند؟

البته حدیث زمانه، آثار، و دیدگاه‌های این نویسندگان هریک از لونی است و باهم قابل قیاس نیست، اما وجه اشتراک همه ایشان و بسیاری دیگر از شاهنامه‌پژوهان، نگاه به شاهنامه بر مبنای دانسته‌ها، تجربیات فردی و گفت‌وگو غالبی است که در آن زیسته یا تحت سیطره آن قرار داشته‌اند.

به زعم نگارنده آنچه امروزه حوزه شاهنامه‌پژوهی به آن نیازمند است، بیش و پیش از مقایسه و به‌گزینی از میان این آثار بررسی همه پژوهش‌های موجود در باب شاهنامه و تدوین تاریخ معنای آن است. شایسته‌تر این است که به دنبال مرز کشیدن و جدا کردن شاهنامه‌پژوهان از یکدیگر نباشیم، این کار را چون همیشه به گذر روزگار واگذاریم و از داورهای ارزشگذارانه‌ای شبیه به این پرهیزیم که:

یکی از مهم‌ترین عواملی که نوشته‌های مسکوب را از نوشته‌های فراوان و گسترده شاهنامه‌شناسی جدا می‌کند تفاوت چشم‌انداز و نظرگاهی است که او در قیاس با دیگر نویسندگان و محققان این حیطه دارد؛ محققانی که جز شعر نمی‌خوانند و اغلب انواع مختلف روایت از جمله رمان را خوار و کم‌ارزش می‌شمارند و فقط و فقط در دانش‌های ادبی

بر مبنای این نظریه خواننده متن ادبی، «کتابی را می‌گشاید که معرفتی نسبت به آن ندارد، خواندن متن را ادامه می‌دهد، مجذوب آن می‌شود، دنیای خویش را خلق می‌کند و می‌کوشد تا دریابد که این متن چه ارتباطی با دانسته‌های پیشین وی دارد. ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کند و همچنین دانش و توانش‌های ویژه‌ای که دارد، مسیر او را در محدوده جغرافیایی متن آشکار خواهد کرد و در نهایت گفت‌وگو میان افق معنایی متن و افق انتظارات خواننده شکل خواهد گرفت (احمدی ۱۳۸۸: ۶۸۵).

به نظر یاس آثار ادبی موضوعاتی خودبسنده نیستند که دیدگاه‌هایی همسان در خوانندگان همه دوران‌ها ایجاد کنند و معنای آن‌ها متأثر از دریافت خوانندگان است. بر این اساس خوانندگان متون ادبی، پیش‌داوری‌های برآمده از شرایط تاریخی، اجتماعی و زیستی خود را در درک و تفسیر متنی که می‌خوانند، دخیل می‌کنند. در واقع آن‌ها متن را از قالب واژه‌ها رها می‌سازند و آن را به عرصه وجودی خویش و هستی تاریخی و اجتماعی‌شان می‌پیوندند و می‌کوشند تا شکاف بین متن و تاریخ عصر خویش را پر کنند و به آن معنایی تازه ببخشند. بر این اساس بدیهی است خواننده‌ای که با دایره دانش و بینش گسترده‌تری به سراغ شاهنامه می‌رود به دریافتی وسیع‌تر نیز دست خواهد یافت، اما مقایسه این دریافت با سایر دریافت‌های موجود و برتری بخشی یکی بر دیگری تنها در شرایطی ممکن و پذیرفتنی است که ارائه‌دهندگان آن از یک آبشخور فکری سیراب شده و از شرایط زیستی یکسان یا حتی الامکان مشابهی برخوردار بوده باشند. نمی‌توان مؤلفی را به سبب دانش متفاوت یا محدودترش متهم کرد و دیگری را به سبب دانش موسیقایی، فلسفی، زبانی و سایر دانسته‌هایش برتر از دیگری دانست که افق‌های فکری و شرایط زمانی و زیستی متفاوتی داشته‌اند.

به‌زعم نگارنده در مواجهه با شاهنامه و دیگر متن‌های ادبی بهتر است مرزی میان «متن دانی» و «متن خوانی» قائل باشیم و آثار حاصل از این دو رویکرد را در یک انبان نریزیم و غث و سمین نکنیم.

بدیهی است که در طی سال‌های حیات شاهنامه همان‌طور که شاهنامه‌خوانان و وظیفه‌پراج آشکار کردن پیوند متنی کهن با

سنتی تبحر دارند و از ادبیات جدید، از مبانی و نظریه‌های انواع ادبی به دورند و با نقد ادبی ناآشنا و کم‌آشنا و با فلسفه و هنرهای چون نقاشی و موسیقی بیگانه (بهر: ص نوزده).

این جملات و مشابهات آن در پیشگفتار کتاب شاهنامه در دو بازخوانی پرسش‌های بسیاری را به ذهن متبادر می‌کند، از آن جمله:

– آیا شاهنامه از وجود آن‌ها که «فقط و فقط در دانش‌های ادبی سنتی تبحر دارند» بی‌نیاز است؟

– آیا مسکوب که با توجه به دایره دانایی و بینایی اجتماعی، هنری و فلسفی اش به سراغ نقد و تحلیل شاهنامه می‌رود، با آن‌ها که «جستارهایشان معطوف به نسخه‌شناسی و لغت‌شناسی است یا به کار بیان معناها و برداشت‌های سنتی و تکراری به لحن و زبانی کهنه و گردگرفته مشغول‌اند»، در یک رده قرار می‌گیرد و وجود یکی دستمایه نفی دیگری است؟

– آیا به گواه «العلی محظوره إلا علی / من بنی فوق بناء السلف» (مرزبان‌نامه، رستم، ص ۳۱۱؛ بغدادی، التوسل، ص ۱۲۳؛ گرگانی، ابداع، ص ۲) آنچه تحلیل‌گران و تأویل‌کنندگان شاهنامه در طی سالیان طرح کرده‌اند، خشتی بر بنای شاهنامه‌پژوهان پیشین و استفاده از حاصل کوشش همان‌ها که «فقط و فقط در دانش‌های ادبی سنتی تبحر دارند و از ادبیات جدید، از مبانی و نظریه‌های انواع ادبی به دورند» و آنان که «به کار بیان معناها و برداشت‌های سنتی و تکراری به لحن و زبانی کهنه و گردگرفته مشغول»‌اند نیست؟

۳. شاهنامه‌خوانی یا شاهنامه‌دانی؟

به نظر می‌رسد آنچه بهره‌بردار می‌کوشد با نشر و لحن جانبدارانه خویش با خواننده در میان بگذارد، ارزشمندی آثار یکی از خوانندگان شاهنامه به سبب دریافت تازه و متفاوت وی از یک متن ادبی است، چیزی که هانس رابرت یاس در ۱۹۷۴ م. از آن تحت عنوان «زیبایی‌شناسی دریافت»^۱ سخن گفت. یاس از زاویه دید گسترده‌تری به این موضوع می‌نگریست و – فارغ از ارزشگذاری – می‌کوشید چهارچوب‌های نظری آن را ارائه نماید. او بر این باور بود که اثر ادبی بقعه یا بنای یادبود نیست که تغییرناپذیر باشد؛ بلکه بیشتر شبیه به تنظیم‌کننده ارکستری است که هر بار اصوات جدیدی را به مخاطبانش عرضه می‌کند (یاس ۲۰۰۵: ۲۱).

1. Reception Aesthetics

تحصیل کرده» کدام گروه است و چگونه «بی‌تردید» از سرنوشت شاهنامه‌خوانی ایشان مطلع است؟ شواهد او برای «پدید آمدن مخاطبان جدید شاهنامه» بعد از انتشار آثار مسکوب چیست؟

۴. شیوه تنظیم کتاب

در پیشگفتار کتاب در باب شیوه تنظیم آن نوشته شده است:

برای ارائه یادداشت‌ها سه شیوه به نظر رسید: اول، چاپ فقط یادداشت‌ها بدون ابیات، همراه با ارجاع به ابیات شاهنامه؛ دوم، چاپ متن هر دو شاهنامه و قرار دادن یادداشت‌ها در حاشیه به همان شکلی که مسکوب در نسخه‌های خودش نوشته بود (چیزی شبیه به بازچاپ بمبئی از روی نسخه محمدتقی بهار به همراه یادداشت‌های وی)؛ و سوم، چاپ یادداشت‌ها به همراه فقط آن دسته از ابیاتی که مسکوب یادداشتی بر آن نوشته بود (همان: ص ۳۰).

بهر شیوه سوم را برمی‌گزیند؛ اما می‌نویسد:

گاه ابیات مورد اشاره مسکوب به اندازه‌ای طولانی بود که برای جلوگیری از افزایش نامعقول حجم کتاب با گذاشتن سه نقطه خواننده به خود آن نسخه ارجاع داده شده است (همانجا).

از سوی دیگر گفته است:

خواننده برای خواندن مواردی که مسکوب تنها یک بیت یا شمار کمی بیت را مشخص کرده است از مراجعه به متن شاهنامه بی‌نیاز نیست (همانجا).

پس اگر خواننده به هر حال ناگزیر از مراجعه به متن شاهنامه است و اگر می‌شود بخشی از ابیات را نیاورد، چرا از ذکر همه آنها صرف نظر نشده است تا کتاب این قدر حجیم و سنگین نباشد؟ و اگر ذکر ابیات ضروری است علت این ضرورت چیست و چرا همه بیت‌ها آورده نشده و در ذکر برخی و حذف بعضی دیگر چه ملاک و معیاری مورد نظر بوده است؟

دیگر اینکه آیا ثبت همه یادداشت‌های مسکوب همراه با ابیات مربوط به آن ضرورت داشته است؟ برای مثال در صفحه ۴۷۹ بعد از ذکر هجده بیت از شاهنامه نوشته شده است: «گفت‌وگوی پیران و بهرام». این توضیح نمایانگر چیست؟ آیا جوابگوی پرسشی در باب مسکوب است و یا مشکلی را در فهم بیتی می‌گشاید. خواننده‌ای که به سراغ یادداشت‌های مسکوب آمده آیا در پی دانستن این است که این قطعه از

روزگاری نورا بر عهده داشته‌اند، شاهنامه‌دانان نیز از اصالت این متن پاسداری کرده‌اند. آن‌ها با دقت و وسواس به تبارشناسی واژه‌ها پرداخته‌اند، ابیات را بر اساس زبان و زمانه فردوسی معنا کرده‌اند، شجره‌نامه اسطوره‌ای و تاریخی اشخاص شاهنامه را از دل کتاب‌های فرسوده کهن بیرون کشیده و کوشیده‌اند تا از شاهنامه روزگار فردوسی پاسداری کنند. بنابراین از یک سو قرار نیست که پژوهش‌های تخصصی در باب اسطوره، واژه‌های شاهنامه، نسخه‌شناسی، شرح ابیات دیرپای و بسیاری دیگر از این دست به مذاق همه «مخاطبان تحصیل کرده امروزی» شیرین بیاید و از دیگر سو بدیهی است که در هر دو جریان معدودی از آثار پرمایه و بسیاری نیز به تعبیر خانم بهفر «تنک‌مایه» خواهند بود.

از همین روست که معتقدم در مواجهه با این حجم انبوه، توصیف، تفسیر و تحلیل چگونگی شکل‌گیری آن‌ها برای خوانندگان اهل فن مفیدتر از ارزشگذاری این پژوهش‌هاست؛ چراکه اولاً چنین خوانندگانی به خوبی تفاوت کار امثال مسکوب را با اقران بهارمست می‌فهمند و نیازی به توضیح واضحات نیست و ثانیاً به‌گزینی از میان این آثار، نیازمند پژوهش‌های روشمند و دقیق با ارائه جزئیات است و کلی‌گویی‌هایی از این دست ابهامات فراوانی را در ذهن خواننده ایجاد خواهد کرد:

مسکوب نویسنده پرخواننده‌ترین آثار درباره شاهنامه است (بهر، ص بیست و هفت).

یا:

مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار و سوگ سیاوش بی‌تردید با قشری از افراد تحصیل کرده ارتباط برقرار کرده است که به هر دلیل شاید خودشان بی‌واسطه‌ای از این گونه به سراغ شاهنامه نمی‌رفتند و اگر هم می‌رفتند چنین دستاوردی برایشان حاصل نمی‌شد (همانجا).

و:

این نوشته‌های متفاوت [آثار مسکوب] ... به پدید آمدن مخاطبان جدید شاهنامه انجامیده است (همانجا).

چنین جملاتی، فارغ از صحت داشتن یا نداشتنشان این پرسش‌ها را در ذهن خواننده ایجاد می‌کنند که آیا نگارنده به بررسی آماری و دقیق تیراژ همه کتاب‌های مربوط به شاهنامه در این دوره پرداخته است؟ مراد وی از «قشری از افراد

گویا مسکوب قصد داشته با نگاشتن کلماتی همچون: طوس، جادو، شاه، سیمرغ، زال، صبح، خرد، داد، شب، سهراب، رستم، نوروژ، فره و بسیاری دیگر از این دست، شواهد خود را برای تحلیلهای بعدی اش نشانه‌گذاری کند تا در مراجعات بعدی، یافتن آن‌ها برای وی آسانتر باشد. حال پرسش اینجاست که فراهم‌آورنده کتاب شاهنامه در دو بازخوانی به منظور باز کردن کدام گره از متن یا فراهم آوردن چه امکاناتی برای «درک و شناخت بهتر» شاهرخ مسکوب این ابیات طولانی از شاهنامه را آورده و آن یادداشت یک کلمه‌ای را در پایین آن ثبت کرده است؟

به نظر می‌رسد که او می‌توانست با حذف آن بخش از یادداشت‌ها که آگاهی ویژه‌ای درباره شاهنامه یا مسکوب به خواننده ارائه نمی‌کند، مقدار قابل توجهی از حجم و هزینه‌های چاپ کتاب را بکاهد. بدین ترتیب خوانندگان نیز ناچار نمی‌شدند، برای یافتن چیده و برگزیده یادداشت‌های مسکوب پیوسته به فهرست «نقد و نظر» در پایان کتاب رجوع کنند و از میان صفحات پر شمار کتاب به آنچه اصل و اساس حاشیه‌نگاشت‌های شاهرخ مسکوب است دست یابند. در این صورت از حجم فعلی کتاب کاسته می‌شد و فراهم‌آورنده کتاب نیز این امکان را می‌یافت که ابیات مربوط به یادداشت‌های اساسی را به طور کامل ذکر کند و خواننده را از رجوع به شاهنامه چاپ مسکو و بروخیم بی‌نیاز گرداند.

منابع

احمدی، بابک، ۱۳۸۸، ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.

بهر، مهری، ۱۳۹۳، شاهنامه در دو بازخوانی، تهران: فرهنگ نشر نو.

بغدادی، محمدبن مؤید، التوسل الی التوسل، به کوشش احمد بهمنیار، تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵ ش.

مرزبان‌بن رستم، مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۶۶ ش.

گرگانی، حاج میرزا محمدحسین، ابداع البدایع در فن بدیع، [بی‌جا] [بی‌نا]، ۱۳۲۸ ش.

Jauss, Hans Robert, 2005, *Toward an Aesthetic of Reception*, Trans. Timothy Bahti, Minneapolis, University of Minnesota Press.

شاهنامه گفت و گوی چه کسی با چه کسی است؟
یا در صفحه ۴۹۸ می‌خوانیم:

ز گودرز چون آگهی شد به طوس
مژه کرد پیر خون و رخ سندروس
خروشی برآورد آنگه به زار
فراوان بیارید خون در کنار
همی گفت اگر نوذر پاک‌تن
نکستی بن و بیخ من بر چمن
نبودی مرا رنج و تیمار و درد
غم کشته و گرم دشت نبرد
که تا من کمر بر میان بسته‌ام
به دل خسته‌ام گر به جان رسته‌ام
هم‌اکنون تن کشتگان را به خاک
پوشید جایی که باشد مغاک
سران بریده سوی تن برید
بنه سوی کوه هم‌اون برید

- «طوس».

و از این دست است نمونه‌های بسیاری چون:

صفحه ۲۳۹:

به جمشید بر گوهر افشانند
مر آن روز را روز نو خوانند

«سر سال نو هر مز فرودین»

برآسوده از رنج روی زمین...

صفحه ۲۵۴:

که فرزند بد گر شود نره شیر
به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگر است
پژوهنده را راز با مادر است

فرزند بد.

صفحه ۲۵۶:

بدو گفت پردخته کن سر ز باد
که جز مرگ را کس ز مادر نژاد